



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

جوزيس و هزاريه / Chicken and Millipede

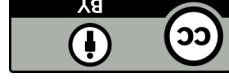
**Millipede**

✎ Winnie Asara

✉ Magriet Brink

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

e Danesh Library) (prs)



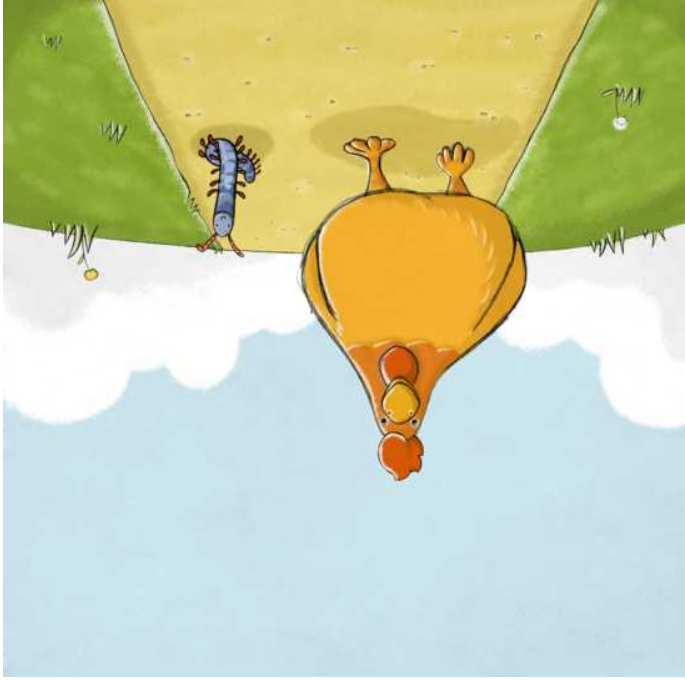
This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License.

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



جوزيس و هزاريه

**Chicken and Millipede**



✎ Winnie Asara

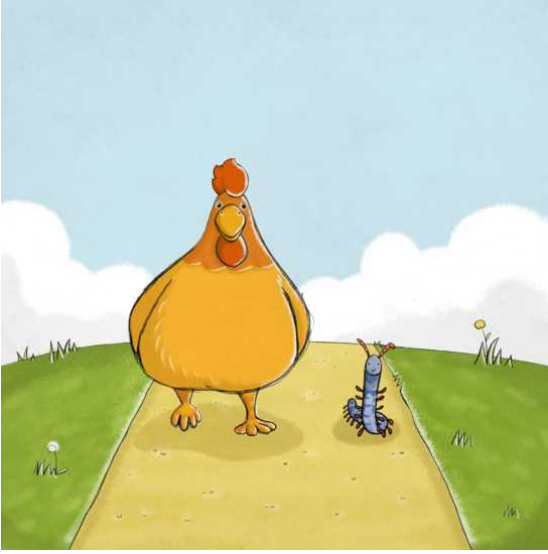
✉ Magriet Brink

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

Danesh Library)

3

پرس / English / en



خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه با هم در حال رقابت بودند. یک روز تصمیم گرفتند با هم فوتبال بازی کنند تا ببینند چه کسی بهترین بازیکن است.

...

Chicken and Millipede were friends. But they were always competing with each other. One day they decided to play football to see who the best player was.

They went to the football field and started their game. Chicken was fast, but Millipede was faster. Chicken kicked far, but Millipede kicked further. Chicken started to feel grumpy.

...

کرو.

آنها به زمین فوتبال رفتند و بازی شروع کردند. چروس سریع حرکت می کرد، ولی هزارپا سریعتر بود. چروس توپ را به دور پرتاب می کرد، ولی هزارپا به دورتر. چروس شروع به بدخلقی کرد.





آن‌ها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند. اول، هزارپا دروازه‌بان شد. خروس فقط یک گل زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

...

They decided to play a penalty shoot-out. First Millipede was goal keeper. Chicken scored only one goal. Then it was the chicken's turn to defend the goal.



از آن زمان به بعد، مرغ‌ها و هزارپاها با هم دشمن شدند

...

From that time, chickens and millipedes were enemies.

Chicken coughed until she coughed out the millipede that was in her stomach. Mother Millipede and her child crawled up a tree to hide.

...

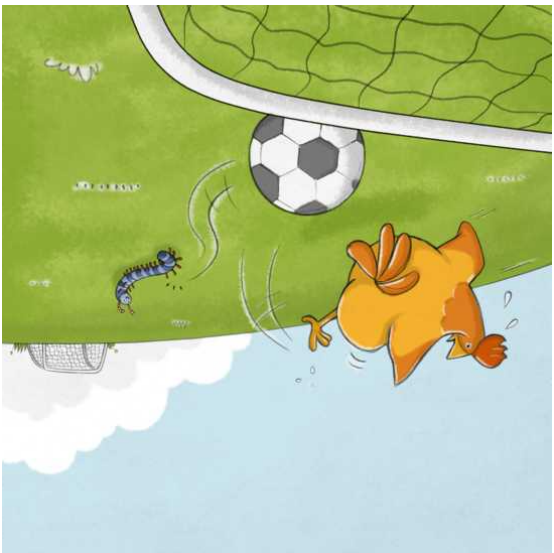
هزارپا حشره سرخه تا هزارپا از دهانش بیرون بیرون آمد. مادر هزارپا و کودکی به بالای درخت خزیدند تا مخفی بشوند.



Millipede kicked the ball and scored. Millipede dribbled the ball and scored. Millipede headed the ball and scored. Millipede scored five goals.

...

هزارپا به توپ ضرب زد و گل شد. هزارپا توپ را درینل کرد و گل زد. هزارپا با سریش به توپ ضرب زد و گل زد. او در بهریت پنج گل زد. هزارپا به توپ ضرب زد و گل زد. هزارپا توپ را درینل کرد و گل زد.





خروس از اینکه بازی را باخت به خیلی عصبانی بود. او بازنده‌ی خیلی بدی بود. هزارپا شروع به خندیدن کرد، چون دوستش شروع به نق زدن کرد.

...

Chicken was furious that she lost. She was a very bad loser. Millipede started laughing because his friend was making such a fuss.



خروس غاروق زد. بعدا دوباره قورت داد و تف کرد. بعد عطسه کرد و سرفه کرد و سرفه کرد. هزارپا چندش آور بود.

...

Chicken burped. Then she swallowed and spat. Then she sneezed and coughed. And coughed. The millipede was disgusting!

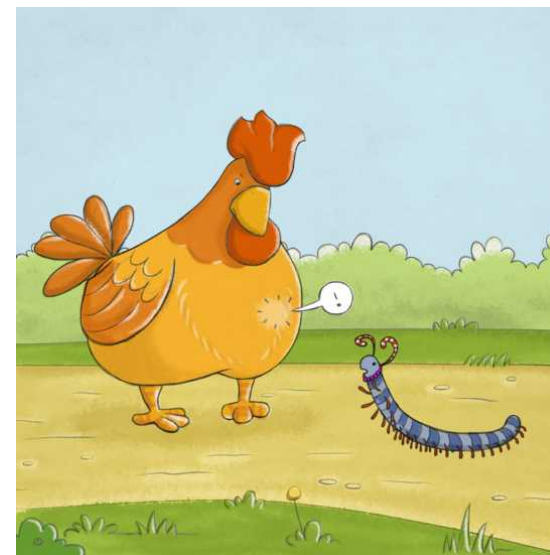




هنگامی که خروس به خانه می رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید،  
“تو پسرم را دیده ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا  
نگران شده بود.

...

As Chicken was walking home, she met Mother Millipede. Mother Millipede asked, “Have you seen my child?” Chicken didn’t say anything. Mother Millipede was worried.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید؛ صدایی گریان:  
“کمکم کن مادرا!” مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش  
داد. صدا از درون شکم خروس می آمد.

...

Then Mother Millipede heard a tiny voice. “Help me mom!” cried the voice. Mother Millipede looked around and listened carefully. The voice came from inside the chicken.